

الگوی آونگی: چارچوبی برای تحلیل اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران

تاریخ ارائه: ۱۳۸۹/۲/۵

تاریخ تأیید: ۱۳۸۹/۴/۸

عباس حاتمی*

چکیده

بررسی تحولات اقتصادی ایران پس از انقلاب اسلامی، نشان می‌دهد سیاست‌های اقتصادی دولت به جای پیروی از روند خطی، حالت نوسانی یا آونگی را تجربه کرده است. این بررسی مشخص می‌سازد جهت‌گیری کلی سیاست‌های اقتصادی دولت در دهه اول انقلاب به سمت سیاست‌های بازتوزیعی، در دهه دوم به سمت سیاست‌های رشد اقتصادی و از نیمه دهه ۱۳۸۰، بار دیگر به سمت سیاست‌های بازتوزیعی بوده است. این مقاله ابتدا به تشریح این بی‌ثباتی‌ها در اقتصاد کلان در قالب الگوی آونگی می‌پردازد. سپس، تلاش می‌کند به جای ارائه تحلیلی اقتصادی، تحلیلی از منظر جامعه‌شناسی سیاسی از منشأ و علل این بی‌ثباتی‌ها ارائه کند. این تحلیل نشان خواهد داد که ماهیت و ساختار رانتیر دولت در ایران پس از انقلاب، منشأ و عامل این بی‌ثباتی در اقتصاد کلان بوده است.

کلیدواژه‌ها: نظام سیاسی، نظام اقتصادی، بی‌ثباتی اقتصاد کلان، الگوی آونگی، سیاست‌های بازتوزیعی، سیاست‌های رشد اقتصادی

* استادیار علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

مقدمه

بحث از بی‌ثباتی در اقتصاد کلان، از مهمترین مباحث مورد توجه اقتصاددانان و اقتصاددانان سیاسی بوده است. از منظر کلی، این نوع از بی‌ثباتی‌ها در اقتصاد کلان را می‌توان به دو دسته بی‌ثباتی‌های پراکنده و غیرمنظم و بی‌ثباتی‌های تقریباً منظم دسته‌بندی کرد (Persons, 1926:95). بی‌ثباتی‌های نوع دوم مهمتر دیده شده‌اند و در قالب نظریه سیکل‌های اقتصادی یا تجاری، اصلی‌ترین بحث اقتصاد کلان را شکل داده‌اند. هدف اصلی سیکل‌های اقتصادی یا سیکل‌های تجاری، اساساً تحلیل حالت نوسانی رونق و رکود در اقتصاد کلان است که برآیند آن انحراف اقتصاد از روند رشد بلندمدت می‌باشد. گرچه بحث از سیکل‌های تجاری یا نوسانات در اقتصاد کلان به صورت نظام‌مند تقریباً از اواسط قرن ۱۹ آغاز شد، اما در قرن بیست شدت گرفت. مباحث در مورد بی‌ثباتی‌های ادواری در اقتصاد کلان یا سیکل‌های اقتصادی را می‌توان حداقل به دو حوزه تقسیم‌بندی کرد. اولین حوزه را بیشتر اقتصاددانان و دومین حوزه را اقتصاددانان سیاسی ارائه کرده‌اند. تا آنجا که به بحث اقتصاددانان مربوط می‌شود، بحث در مورد سیکل‌های اقتصادی بیشتر بر وقوع تسلسلی رکود و رونق در اقتصاد، طی یک دوره زمانی با منشاءهای کمابیش اقتصادی متمرکز است. در اینجا، بحث این است که اقتصاد در مدت زمانی تقریباً و نه کاملاً مشخص، به صورت ادواری وضعیت رونق و سپس رکود و بالعکس را تجربه می‌کند. مطالعات جونز (Jeons, 1878)، جاگلر (Jugler, 1860)، کندراتیف (Kondratieff)، کینز (Keynes, 1936)، شومپتر (Schumpeter, 1939)، لوکاس (Lucas, 1941)، فریدمن (Friedman, 1963)، متزلر (Metzler, 1941)، پرسکات و کیدلند (Prescott & Kyland, 1982)، از جمله این مطالعات بودند. به طور کلی، دو ویژگی بارز در این دسته از مطالعات برجسته‌تر بودند. نخست آنکه، عوامل اقتصادی مانند نوسانات طرف تقاضا یا نوسانات طرف عرضه یا به ترتیب، عواملی مانند تغییرات در تقاضای کل یا تغییرات در میزان تولید، عوامل پولی مانند حجم پول یا عوامل اقتصادی مشابه، عامل این نوسانات یا همان سیکل‌های اقتصادی بودند. ثانیاً، ویژگی اصلی این سیکل‌های اقتصادی، وقوع تسلسلی رونق و رکود اقتصادی بود. دومین دسته از مطالعات پیرامون بی‌ثباتی در اقتصاد کلان، از سوی اقتصاددانان سیاسی مطرح شده است. از جمله نخستین اقتصاددانان سیاسی که به این بحث

پرداختند، نوردهاوس و تافت بودند. اساس استدلال نوردهاوس این بود که اقتصاد در برخی نظام‌های انتخاباتی، بی‌ثباتی‌هایی را در شکل رونق و سپس رکود با منشأهای سیاسی یا به عبارتی دقیق‌تر، انتخاباتی تجربه نموده است. به باور او، سیاستمداران در رأس قدرت، در زمان نزدیک به انتخابات و با هدف دوباره انتخاب‌شدن، سیاست‌های اقتصادی را برمی‌گزینند که با ایجاد رونق اقتصادی موقتی، سعی در جلب آراء رأی‌دهندگان دارد. آنها پس از پیروزی در انتخابات، با اتخاذ سیاست‌های ضد تورمی و انقباضی، تلاش می‌کنند رونق اقتصادی را کنترل نمایند (Nordhaus, 1975). تافت، هیبز و داگلاس هم بر سیکل‌های تجاری با منشأ حزبی تأکید نمودند. آنها استدلال کردند که احزاب چپ، در صورت پیروزی در انتخابات، بیشتر سیاست‌های کاهش بیکاری و احزاب راست، در صورت پیروزی، سیاست‌های کاهش تورم را در پیش می‌گیرند که در هر حال، این جابه‌جایی موجد بی‌ثباتی در اقتصاد کلان می‌شد (Tufte, 1978, Duglass & Hibbs, 1977). ویژگی عمده این دسته از مطالعات، یکی تأکید بر وقوع سیکل رونق و سپس رکود و تکرار آن، همانند نظریه‌پردازان گروه اول و دیگری تأکید بر منشأ غیراقتصادی این سیکل‌ها بر خلاف نظریه‌پردازان گروه اول بود.

این مقاله تلاش دارد نشان دهد علاوه بر تحلیل اقتصادی و اقتصاد سیاسی از بی‌ثباتی‌های اقتصادی، می‌توان تحلیل جامعه‌شناختی نیز از آنها ارائه کرد. بر همین اساس، مقاله فرارو، بر تحولات اقتصادی ایران پس از انقلاب متمرکز می‌شود و تحلیلی جامعه‌شناختی برای تبیین بی‌ثباتی‌های اقتصادی این دوره عرضه می‌کند. این نوع تحلیل واجد برخی خصایل مشترک و برخی وجوه تمایز با دو تحلیل مورد اشاره است. در وجه مشترک، اساس بحث خود را بر چگونگی و تبیین علل وقوع بی‌ثباتی‌های اقتصادی قرار می‌دهد، اما حداقل داری سه وجه تمایز نمایان است. اول اینکه، محتوای بی‌ثباتی‌های اقتصادی را به جای پیدایش وضعیت رونق و رکود، در قالب حرکت آونگی سیاست‌های اقتصادی دولت به سمت سیاست‌های بازتوزیعی و رشد اقتصادی بحث می‌کند. دوم آنکه، علل پیدایش این بی‌ثباتی‌های اقتصادی را از منظر جامعه‌شناسی سیاسی و نه اقتصادی مورد بررسی قرار می‌دهد. نهایتاً اینکه، این تحلیل، بیشتر بر جهت‌گیری‌های کلی سیاست‌های اقتصادی دولت متمرکز می‌شود تا سنجه متغیرهای اقتصاد کلان. در قالب این نوع تحلیل و با واکاوی در جهت‌گیری‌های کلی سیاست‌های اقتصادی

دولت در ایران پس از انقلاب، این مقاله نشان خواهد داد که این جهت‌گیری‌ها، واجد خصلت نوسانی یا آن چیزی است که ما آن را حالت آونگی می‌نامیم. به عبارتی، در حالی که بر اساس برنامه‌های تدوین شده پنج‌ساله، سیاست‌های کلان اقتصادی در ایران پس از انقلاب باید تداعی‌گر نوعی نظام اقتصادی برنامه‌ریزی شده تقریباً خطی باشد، اما در عمل، سیاست‌های کلان اقتصادی در ایران، نوعی حرکت آونگی تکرارپذیر را تجربه کرده است. چنانکه مرور تحولات اقتصادی در ایران پس از انقلاب نشان می‌دهد جهت‌گیری کلی سیاست‌های اقتصادی دولت در دهه اول انقلاب، به سمت اقدامات بازتوزیعی، در دهه دوم انقلاب به سمت سیاست‌های رشد اقتصادی و از نیمه دوم دهه سوم انقلاب، بار دیگر به سمت سیاست‌های بازتوزیعی بوده است. تفاوت در این جهت‌گیری‌ها، به گونه‌ای است که اگر سیاست‌های اقتصادی بازتوزیعی دهه اول انقلاب را سر یک طیف در نظر گیریم، سیاست‌های رشد اقتصادی دهه دوم انقلاب را باید سر دیگر آن طیف محسوب کرد. جهت‌گیری‌های متفاوت این نوع سیاست‌های اقتصادی را می‌توان با وام‌گیری از واژگان مکانیکی، به حرکت آونگی یا پاندولی ساعت شبیه دانست. علاوه بر این، سیاست‌های اقتصادی بازتوزیعی دولت از سال ۱۳۸۴ به این سو، به این حالت آونگی، ویژگی تکرارپذیری نیز داده است. بنابراین، به نظر می‌رسد از سال ۱۳۸۴ به این سو، حالت آونگی جدیدی در سیاست‌های اقتصادی دولت در ایران آغاز شده باشد. این مقاله، ابتدا می‌کوشد مؤلفه‌های حرکت‌های آونگی سیاست‌های اقتصادی دولت در ایران پس از انقلاب را تشریح نماید تا مشخص شود چرا این سیاست‌ها واجد خصلت آونگی بوده است. سپس تلاش می‌کند علل این حرکت‌های آونگی را در قالب ماهیت و ساختار دولت در ایران بررسی نموده، به جای تبیینی اقتصادی، تبیینی جامعه‌شناختی از بی‌ثباتی‌های اقتصادی در ایران پس از انقلاب ارائه نماید.

الف. سیاست‌های اقتصادی دولت‌های پس از انقلاب

دولت جمهوری اسلامی ایران، در دهه اول انقلاب، مجموعه‌ای از سیاست‌های اقتصادی را برگزید که جهت‌گیری کلی آنها به سمت سیاست‌های بازتوزیعی بود. به طور کلی، منظور از سیاست‌های بازتوزیعی، دخالت دولت به منظور بازتوزیع دوباره کالا و خدماتی است که قبلاً

از سوی بازار توزیع شده‌اند یا عموماً باید از سوی بازار توزیع شوند. در دهه نخست انقلاب، گسترده‌ترین اقدامات از این نوع، مصادره دارایی خاندان پهلوی و عوامل و نزدیکانش، مصادره دارایی افرادی که از کشور گریخته بودند و مصادره شرکت‌هایی که میزان دیون آنها بیش از نصف دارایی‌هایشان بود را در بر می‌گرفت (Ehteshami, 1995:84). اقدام دیگر، ملی‌کردن بانک‌ها بود. در بهار سال ۱۳۵۸، شورای انقلاب، ۲۷ بانک خصوصی کشور را ملی کرد (Rahnema & Nomani, 1990:20). همین‌طور می‌توان از ملی‌کردن صنایع نام برد. شورای انقلاب در بهار ۱۳۵۸، قانون مدیریت صنایع را تصویب کرد. براساس این قانون، دولت موظف می‌شد برای کارخانه‌هایی که مالکان آنها غایب بودند، یک یا دو مدیر منصوب کند (احمدی امویی، ۱۳۸۳:۱۹).

سیاست‌های بازتوزیعی بعدی بیشتر در قالب طرح‌ها و لوایحی صورت می‌گرفت که شامل لایحه ملی‌کردن اراضی شهری، لایحه قانون اراضی شهری، لایحه اصلاحات ارضی، لایحه تأمین و توزیع کالا، لایحه اسلامی کار، لایحه ملی‌کردن معادن و طرح دولتی‌کردن تجارت خارجی می‌شد.

پس از آن، از سال ۱۳۶۸، دولت وقت، مجموعه سیاست‌های اقتصادی را برگزید که تا حد زیادی متفاوت از سیاست‌های اقتصادی دهه اول انقلاب بودند. چنانکه دیدیم، در دهه اول انقلاب تلاش دولت عمدتاً معطوف به طرح‌ها و لوایح بازتوزیعی بود. دولت در اواخر دهه نخست، حتی در کنترل قیمت‌ها، کارویژه قضایی یافته بود و در قالب تعزیرات عملاً علاوه بر تعیین قیمت و نحوه صحیح اجرای آن به مجازات متخلفین نیز می‌پرداخت. از سال ۱۳۶۸، سیاست‌های اقتصادی دولت از «استراتژی بازتوزیع» فاصله گرفت و به «استراتژی رشد» نزدیک شد. اساس این استراتژی جدید در ایران، «سیاست‌های تعدیل (نیلی، ۱۳۷۶)»، «اصلاحات اقتصادی» (Karshenas & Pesaran, 1995:90-112) و «آزادسازی اقتصادی» (Behdad, 2000:100-136) نامیده شدند. سوی این عناوین، مؤلفه‌های کلیدی، سیاست‌های اقتصادی جدید در ایران، آزادسازی نرخ ارز، آزادسازی قیمت‌ها، کاهش یارانه‌ها و نیز خصوصی‌سازی بودند. سیاست‌های اقتصادی جدید تلاش می‌کردند نظام چندنرخ‌ی قیمت ارز و لاجرم دخالت دولت در آن را حذف کنند، نظام قیمت‌گذاری و تعیین دستمزدها را کمابیش به بازار بسپارند، تهیه و

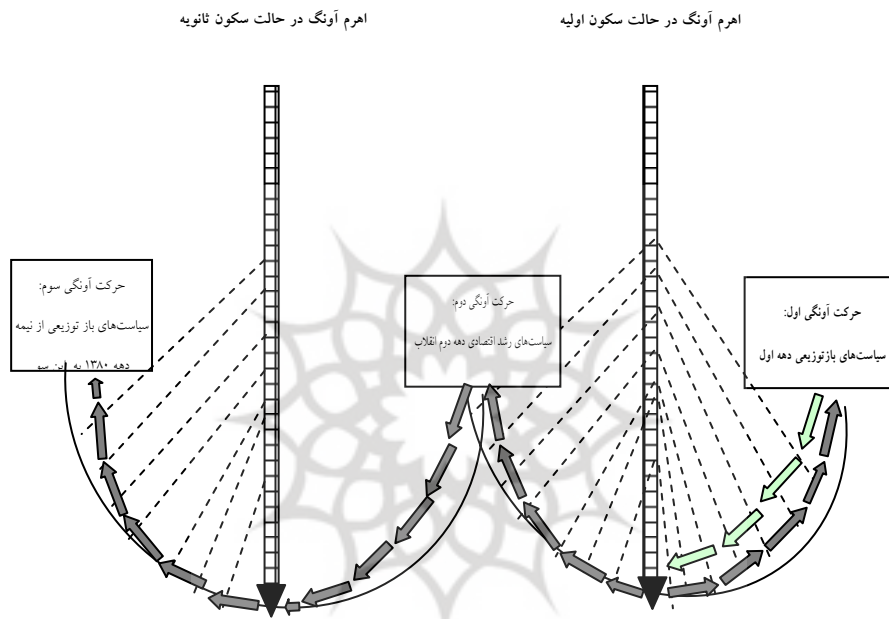
توزیع یارانه‌ای کالا را متوقف و صنایع ملی شده اوایل انقلاب را به بخش خصوصی واگذار کنند. این سیاست‌ها که در قالب برنامه اول توسعه گنجانده شده بودند، کار توزیع کالا و خدمات را تا حد زیادی به جای دولت، به بازار واگذار کرد و به صراحت، هدف خود را دستیابی به رشد اقتصادی اعلام نمود. بر این اساس بود که دولت از سیاست‌های مبتنی بر توزیع به سیاست‌های مبتنی بر رشد، تغییر جهت داد. بنابراین، سیاست‌های «بازتوزیعی» و «رشد اقتصادی» را می‌توان دو سر طیف مخالفی در نظر گرفت که دولت از یک سوی آن به سوی دیگر حرکت کرده و با توسل به تمثیل مکانیکی، می‌توان شکل این حرکت را به حرکت آونگ در ساعت تشبیه نمود.

سیاست‌های شبه‌دستوری، مداخله‌گرایانه و واجد خصایل بازتوزیعی تا سال ۱۳۳۸ در ایران تداوم داشت، اما در اواخر این سال، مجلس، برنامه اول توسعه کشور را تصویب کرد که مبین گسست از سیاست‌های اقتصادی قبلی بود. اهدافی که این برنامه ترسیم می‌کرد، از حیث شکلی، تا حدی شبیه اهدافی بودند که در قالب کلی، رویکرد نئولیبرالی مبتنی بر آموزه‌های نظری توافق و اشنگتن بر پایه آن شکل گرفته بود و در ایران، بیشتر در قالب یکسان‌سازی یا شناورکردن نرخ ارز، حذف سیاست تثبیت قیمت‌ها و اعطاء یارانه و در نهایت، خصوصی‌سازی تعریف و دنبال می‌شد.

پس از آن، از نیمه دهه سوم انقلاب، الگوی آونگی مورد بحث مقاله دوباره به نوعی تکرار شد. تقریباً از سال ۱۳۸۴ به این سو، جهت‌گیری‌های کلی سیاست‌های اقتصادی دولت بار دیگر به سمت سیاست‌های بازتوزیعی تغییر جهت داد. نشانه‌های حرکت به سمت سیاست‌های بازتوزیعی، تقریباً از رقابت‌های انتخاباتی سال ۱۳۸۴ آشکار گردید و در واقع، رقابت‌های انتخاباتی تا حد زیادی به جدال میان حالت‌های اول و دوم حرکت آونگی تقلیل یافت. با تشکیل دولت نهم، مقدمات حرکت سیاست‌های اقتصادی به سمت سیاست‌های بازتوزیعی فراهم آمد. بارزترین وجه سیاست‌های بازتوزیعی جدید، تقسیم عدالت در میان طبقات فرودست و نیازمند بود. بر اساس این سیاست‌ها، دولت خود را متعهد دید ابتدا سهام کارخانه‌های دولتی و سپس، با یک فاصله زمانی، سود آنها را میان این دسته از طبقات توزیع نماید. در عالم نظر، این سیاست‌ها، هدف کاهش شکاف طبقاتی در ساخت اجتماعی از طریق

بازتوزیع دارایی‌های دولتی را دنبال می‌کرد. بر اساس اطلاعات پایگاه اطلاع‌رسانی دولت، ۴۳ درصد از واگذاری شرکت‌های دولتی در سال‌های برنامه چهارم توسعه، در قالب واگذاری در شکل سهام عدالت صورت گرفته بود (www.vase.it). بدین‌سان، شرکت‌های دولتی به جای واگذاری به بخش خصوصی به بخش تعاونی واگذار شد که اعضای آن سهام را در قالب یارانه از دولت دریافت می‌نمودند. لایحه نظام‌مند کردن یارانه‌ها بر اساس دهک‌های درآمدی جامعه نیز هدفی مشابه را دنبال می‌کند. این طرح نیز در پی تعدیل شکاف طبقاتی در جامعه و بازتوزیع درآمد به نفع طبقات فرودست می‌باشد. کاهش شکاف طبقاتی در میان تنواره بوروکراتیک دولت نیز دنبال شد. تلاش شد با افزایش حقوق کارکنان با تحصیلات کمتر، شکاف درآمدی در میان این تنواره نیز تعدیل شود. همین‌طور، در میان بازنشستگان نیز سهام عدالت توزیع شد تا کارویژه حمایتی دولت از آنها صیغه مالی پررنگی پیدا کند. بر اساس پایگاه اطلاع‌رسانی دولت، سهام عدالت در میان ۳ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر بازنشسته توزیع شده بود. سفرهای استانی دولت نیز در جهت تلاش برای کم‌کردن شکاف توزیع منابع میان شهر و روستا و مرکز و پیرامون بود. گفته شد هدف این است که منابع از شهرها به روستاها و از مراکز به پیرامون آورده شوند. بدین‌سان، کارویژه دولت از بازتوزیع درآمدها و دارایی‌ها به بازتوزیع منابع نیز کشانده شد و وجوه بازتوزیعی سیاست‌های اقتصادی دولت را برجسته‌تر ساخت. به طور کلی، واژه عدالت در کلام و عدالت بازتوزیعی در عمل، در دوره چهارساله رئیس‌جمهور جدید تفوق یافتند. بدین‌سان، در این دوره، عدالت بار دیگر در ادبیات سیاسی پررنگ شد و تحقق آن هدف اصلی دولت تعریف گردید. به طور کلی، گرچه میان نوع و شکل سیاست‌های بازتوزیعی دولت در دهه اول انقلاب و سیاست‌های بازتوزیعی دولت در دهه سوم انقلاب، تفاوت‌های بارزی وجود دارند، اما جهت‌گیری کلی سیاست‌های اقتصادی این دو دولت، نوعی وجه تشابه قابل توجه، یعنی سوگیری به سمت سیاست‌های بازتوزیعی را نشان می‌دهد.

نمودار (۱): شکل حرکت‌های آونگی سیاست‌های اقتصادی دولت



اهرم آونگ در حالت سکون اولیه: آغاز انقلاب در سال ۱۳۵۷، نقطه مفروض حالت سکون اولیه است.

اهرم آونگ در حالت سکون ثانویه: سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴، نقطه مفروض حالت سکون ثانویه است.

ب. چرایی حرکت آونگی در اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران

چنانکه دیدیم، سیاست‌گذاری اقتصادی دولت در ایران پس از انقلاب، به جای روندی خطی، واجد خصلت آونگی بوده است. این وضعیت، بحث‌های نظری عمده‌ای را در این مورد دامن می‌زند. چنانکه مقدمتاً گفتیم، در ادبیات مربوطه، عموماً دلایل وقوع بی‌ثباتی در اقتصاد کلان را از منظر دو رهیافت اقتصادی و اقتصاد سیاسی بررسی نموده‌اند. این مقاله از رهیافت جامعه‌شناسی سیاسی برای تبیین بی‌ثباتی‌های اقتصادی در ایران پس از انقلاب بهره می‌گیرد و استدلال می‌کند که نوع و ماهیت دولت در ایران، موجد این بی‌ثباتی‌های اقتصادی بوده است. بنابراین، گرچه مقاله تأکید خود را بر تحلیل دولت‌محور از این نوع بی‌ثباتی‌ها قرار می‌دهد، اما چون دولت خود در متن ساخت اجتماعی عمل می‌کند، لاجرم برخی وجوه تحلیل جامعه‌محور نیز در بحث گنجانده می‌شوند. برای بررسی این موضوع، ابتدا بر علل وقوع حرکت‌های آونگی بازتوزیعی و سپس، بر علل وقوع حرکت آونگی معطوف به رشد اقتصادی از منظر رهیافت جامعه‌شناسی سیاسی متمرکز خواهیم شد.

۱. علل حرکت آونگی به سمت سیاست‌های بازتوزیعی

حرکت دولت در ایران پس از انقلاب به سمت سیاست‌های بازتوزیعی را باید بیش از هر چیز، برآیندی از نوع، ماهیت و کارکردهای دولت تحصیلدار در ایران پس از انقلاب دید. در جامعه‌شناسی سیاسی کارکردگرا، عموماً بر پنج کارکرد دولت تأکید می‌گردد و کارکرد سمبولیک، تنظیمی، پاسخگویی، استخراجی و بازتوزیعی، از جمله کارویژه‌های اصلی دولت دانسته می‌شود (Almond & Powell, 1966: 14-190). گرچه این کارویژه‌ها در میان دولت‌ها تقریباً عام بوده‌اند، اما نوع و ماهیت دولت‌ها بر شدت و ضعف این کارکردها مؤثر بوده است. برای مثال، در دولت‌های دموکراتیک، کارویژه پاسخ‌گویی و در دولت‌های غیردموکراتیک، کارویژه تنظیمی پررنگتر بوده‌اند. گرچه نوع و ماهیت دولت در ایران پس از انقلاب، محل بحث بوده است، اما نظریه‌پردازان دولت تقریباً بر این موضوع توافق دارند که ماهیت تحصیلدار دولت در ایران پس از انقلاب، تقریباً ویژگی پایدار این دولت بوده است. موضوع مورد تأکید

در ادبیات دولت تحصیلدار این است که از جمله ویژگی‌های اصلی این نوع دولت، تفوق وجوه بازتوزیعی آن است. این تا آنجاست که برخی از نظریه‌پردازان دولت تحصیلدار از این نوع دولت برای ایجاد تمایز میان دولت‌های تولیدی در برابر دولت‌های توزیعی استفاده می‌کنند (Luciani, 1987: 61-82). در اینجا، دولت رانتیر مصداق بارز دولتی دانسته می‌شود که کارکرد توزیع درآمدهایی را بر عهده دارد که از بیرون به دست می‌آورد (Ibid, 69). تا آنجا که به ایران مربوط می‌شود، اگر معیار بیش از ۴۰ درصدی درآمد دولت از رانت خارجی یا نفت را ملاک اصلی در ایجاد این نوع دولت در نظر بگیریم (Ibid, 70)، ایران از سال ۱۳۴۲ به این سو، شاهد پیدایش این نوع دولت بوده است (Mahdavi, 1970). با وجود این، باید گفت از سال ۱۳۵۳ و در اثر افزایش درآمدهای نفتی، وجوه تحصیلدار بر این دولت تفوق یافته است. به این معنا، عمر دولت تحصیلدار در ایران قبل از انقلاب را باید بیشتر به دوره‌ای تقریباً ۴ ساله محدود کرد. با وقوع انقلاب اسلامی و به رغم تحول گسترده در نوع و ساختار دولت، وجوه تحصیلدار آن همچنان پایدار ماند و در مقام مقایسه، قدمت دولت تحصیلدار در ایران پس از انقلاب به مراتب بیش از دولت در ایران قبل از انقلاب بوده است. این بدان معناست که کارکردهای بازتوزیعی باید از ویژگی‌های اصلی دولت در ایران پس از انقلاب، بوده باشد. بنابراین، از حیث کارکردی، حرکت دولت در ایران پس از انقلاب به سمت سیاست‌های بازتوزیعی را می‌توان برآیندی از ماهیت و ساختار این دولت دید. این خصلت ساختاری و کارکردی را یک عامل اجتماعی پررنگ‌تر کرده که سطح تحلیل جامعه‌محور را در بررسی‌ها وارد می‌کند.

تا حدی که به خواست‌های بازتوزیعی در جامعه‌شناسی سیاسی مربوط است، عموماً خواست‌های بازتوزیعی را در قالب بحران توزیع بحث می‌کنند. به طور کلی در ادبیات مربوطه، بحران توزیع را در کنار بحران هویت، نفوذ، مشروعیت، مشارکت و ادغام از جمله ۶ بحرانی دانسته‌اند که دولت‌های مدرن از بدو پیدایش خود را با آن درگیر بوده‌اند. قراردادان خواست‌های بازتوزیعی در قالب بحران توزیع، به این دلیل است که اگر ما بحران توزیع را چنانکه لاپالامبارا آن را تلاش دولت‌ها برای تغییر در شیوه معمول توزیع کالا و خدمات تعریف می‌کند (لاپالامبارا، ۱۳۸۱: ۳۶۱-۴۰۴)، در نظر بگیریم، خواست‌های بازتوزیعی محتوای

اصلی بحران توزیع را شکل خواهند داد. عموماً در ادبیات مربوط به اقدامات بازتوزیعی، ترتیب وقوع و حل بحران توزیع در قالب دو الگو بحث می‌شود. الگوی اول را «انگلساکسونی» و الگوی دوم را «غیر انگلساکسونی» می‌نامند. الگوی اول بیشتر شامل انگلستان و آمریکا و الگوی دوم شامل ایتالیا، فرانسه و آلمان می‌شود (Pye, 1966:66). دولت‌های آسیایی و آفریقایی را نیز عموماً در الگوی دوم قرار می‌دهند (Ibid: 67). الگوی اول بر این نکته تأکید می‌کند که در کشورهای انگلستان و آمریکا، دولت مدرن نه در ابتدای پیدایش، بلکه با فاصله زمانی مناسب با خواست‌های بازتوزیعی یا بحران توزیع در ساخت اجتماعی روبه‌رو شده است. استدلال می‌شود که این دسته از دولت‌ها، ابتدا با بحران‌های هویت، مشروعیت، مشارکت، نفوذ و ادغام مواجه و آن را حل کرده‌اند و در آخر، با پیدایش بحران توزیع، به حل آن مبادرت نموده‌اند (Ibid: 66). بدین سان، این دسته از دولت‌ها در وضعیتی با بحران توزیع یا خواست‌های بازتوزیعی مواجه شده‌اند که کمابیش حالتی تثبیت‌یافته داشته‌اند. در کشورهای الگوی دوم، ترتیب و تسلسل وقوع بحران توزیع از این قاعده پیروی نکرده است. برای مثال، در فرانسه، در حالی که دولت بحران مشروعیت و ادغام را کاملاً حل نکرده بود با بحران توزیع مواجه شد (Ibid, 66). همین وضعیت تا حدی در مورد آلمان نیز صدق می‌کرد. لوسین پای، دولت‌های آسیایی و آفریقایی را در دسته کشورهای الگوی دوم قرار می‌دهد. او استدلال می‌کند که بسیاری از این کشورها تلاش می‌کنند برای حل بحران هویت، ابتدا به حل بحران توزیع بپردازند (Ibid: 67). استدلال مقاله حاضر این است که ایران، اولاً در دسته کشورهای الگوی دوم قرار می‌گیرد و ثانیاً در الگوی دوم نیز وضعیت حادثتری را نشان می‌دهد. این موضوع حداقل دو دلیل عمده دارد. دلیل اول این است که حتی پیش از پیدایش نخستین دولت مدرن در ایران، یعنی دولت رضاشاه، خواست‌های بازتوزیعی و لاجرم نیاز به حل بحران توزیع، پدید آمده بود. دلیل دوم این است که خواست‌های بازتوزیعی از سوی ساخت اجتماعی، از سوی پهلوی اول کاملاً نادیده گرفته شد و از سوی پهلوی دوم به صورت نیم‌بند دنبال شد. در چارچوب دلیل اول، شواهد تاریخی نشان می‌دهد داعیه‌های مربوط به حل بحران توزیع، پیش از تشکیل این دولت شکل گرفته بود و تا حدودی نیز قوی بود. بخش عمده داعیه‌های مذکور در تشکیل شاخه ایرانی حزب سوسیال‌دموکراسی خود را نشان داد که در

اوایل انقلاب مشروطه در باکو و قفقاز شکل گرفته بود. شاخه ایرانی این حزب را عموماً مهاجرین ایرانی در قفقاز و روشنفکران ایرانی تشکیل می‌دادند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۵). این حزب بعدها پایه‌های تشکیل حزب اجتماعیون عامیون شد که به همراه حزب اعتدالیون، دو حزب عمده آن مجلس به حساب می‌آمدند. اکثر اعضای این حزب که بعدها به حزب دموکرات تغییر نام داد، از آموزه‌های سوسیال دموکراسی پیروی می‌کردند. برنامه اقتصادی آنها آمیزه‌ای از صنعتی کردن کشور، نظام مالیاتی مترقی و پیشرفته، کار کمتر از ده ساعت در روز و تقسیم اراضی در میان روستائیان بود که جهت‌گیری سوسیالیستی یا بازتوزیعی آنها را نشان می‌داد (همان: ۹۴). تا آنجا که به دلیل دوم مربوط می‌شود، اولاً دولت مدرن در ایران در حالی که تلاش می‌کرد با بحران نفوذ، هویت و مشروعیت مقابله کند، خود را با بحران توزیع روبه‌رو دید و حل آن را نه تنها نادیده گرفت، بلکه آن را سرکوب کرد. ممنوع‌شدن هر نوع تبلیغ با مرام سوسیالیستی که در سال ۱۳۰۷ رسماً اعلام شد، تعیین همین وضع بود. این در حالی بود که کشورهای الگوی دوم همانند آلمان، در شرایط تقریباً مشابه، تا حدی الزامات بحران توزیع را پاسخ داده بودند. برای مثال، بیسمارک در سال ۱۸۸۵ تلاش کرد قبل از حل بحران مشارکت با تصویب قوانینی، سیاست‌های رفاهی را برای کارگران آلمانی در نظر گیرد (Boas, 2000: 709-10). به طور کلی، اقدامات نوسازی از بالا توسط رضاشاه، نه تنها معطوف به اقدامات و سیاست‌های بازتوزیعی نبود، بلکه وضع طبقات فرودست را وخیم‌تر نیز ساخت.

بدین سان بود که این خواست‌های بازتوزیعی یا بحران توزیع به پهلوی دوم منتقل شد. پهلوی دوم، به ویژه از سال ۱۳۴۲، تلاش‌هایی انجام داد که متضمن برخی وجوه بازتوزیعی بود. اولین اقدامات از این دست، اصلاحات ارضی بود که از سال ۱۳۴۱ دنبال شد و تلاش می‌کرد بخشی از دهقانان بی‌زمین را مالک زمین سازد. گفته شد چیزی در حدود ۹۲ تا ۹۳ درصد کشاورزان واجد شرایط، طی سه مرحله اصلاحات ارضی، صاحب زمین شدند (عمید، ۱۳۸۱: ۱۵۰). همچنین، در حوزه شهری و کارگری نیز، پهلوی دوم تلاش کرد اقدامات بازتوزیعی انجام دهد. این اقدامات اساساً در قالب اصول ۶ و ۱۳ انقلاب سفید به اجرا درآمد. بر اساس اصل ۶ که در سال ۱۳۴۲ عملیاتی شد، کارگران در ۲۰ درصد سود خالص کارخانه‌ها شریک شدند. اصل ۱۳ انقلاب سفید نیز در سال ۱۳۵۴ واگذاری سهام کارخانه‌ها را

در دستور کار قرار داد. این اقدامات بازتوزیعی، آنگونه که آمارها نشان می‌داد، در تعدیل شکاف‌های درآمدی و مقابله با بحران توزیع موفق عمل نکرد. برای مثال، ضریب جینی از ۰/۴۷۰ در سال ۱۳۴۷ به ۰/۵۱۴ در سال ۱۳۵۶ رسیده بود. در این مدت، سهم ۴۰ درصد پایین‌ترین صدک درآمدی کشور، از ۱۴ درصد به ۱۱/۵ درصد کاهش یافته بود (سازمان برنامه و بودجه، شاخص توزیع درآمد سال ۱۳۶۱).

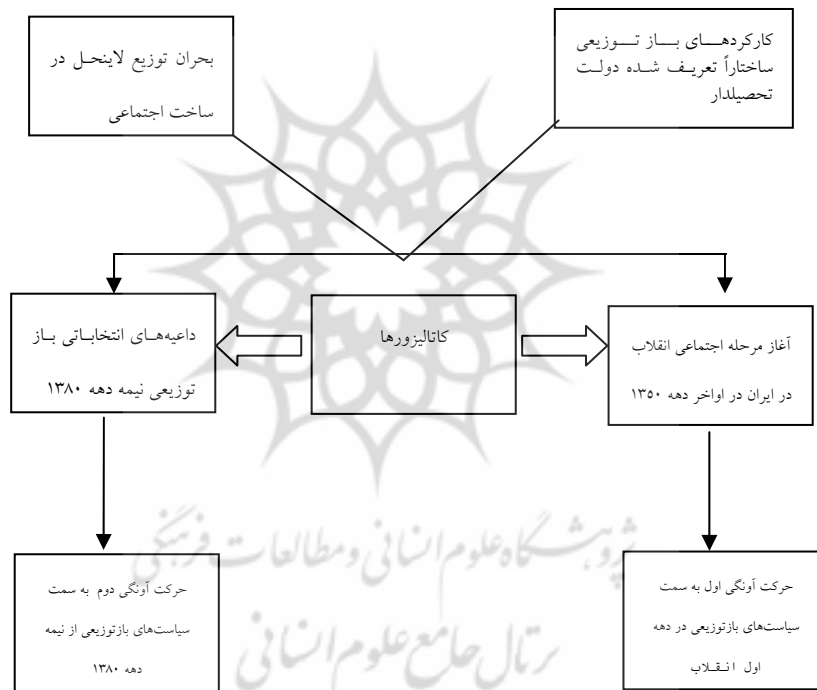
بنابراین، در این مقطع زمانی، شرایط برای درهم‌آمیزی الزامات برآمده از ساخت اجتماعی با ماهیت و کارکردهای دولت رانتیر فراهم آمده بود. از یک سو و در شرایطی که بحران توزیع در ساخت اجتماعی پدید آمده بود، پهلوی اول و دوم، اقدامات کافی را برای پاسخ به این خواست‌ها انجام ندادند. از دیگر سو، با پیدایش دولت تحصیلدار در ایران، به عنوان دولت ساختاراً بازتوزیعی، انتظارات بازتوزیعی از دولت شدت گرفت. اکنون به کاتالیزوری نیاز بود که با درهم‌آمیزی این دو جرقه، حرکت به سمت سیاست‌های بازتوزیعی را روشن سازد. این کاتالیزور، انقلاب اسلامی سال ۵۷ و به ویژه، آغاز مرحله اجتماعی آن بود. از جمله استدلال‌های اصلی در مورد پیامدهای اقتصادی انقلاب‌ها این است که موضوعات اجتماعی یا وجود فقر، عامل عمده‌ای در وقوع انقلاب‌های عمده جهان از سال ۱۷۸۹ به این سو بوده و به همین دلیل، این انقلاب‌ها پس از پیروزی، در صدد اجرای سیاست‌های اجتماعی کاهش فقر برآمده‌اند (Bashiriye, 1984:93).

آرنت تلویحاً انقلاب‌ها را به دو مرحله سیاسی و اجتماعی تقسیم می‌کند. مرحله سیاسی، مرحله‌ای است که در آن، انقلابیون لیبرال قدرت را به دست می‌گیرند و بیشتر به موضوعات سیاسی و حقوق فردی می‌پردازند، اما از موضوعات اجتماعی و من جمله، فقر توده‌ها غافل می‌مانند. در عین حال، چون داعیه مقابله با فقر در پیدایش این دسته از انقلاب‌ها مؤثر بوده است، این بی‌توجهی راه را برای ظهور طیف رادیکالی فراهم می‌کند که داعیه سیاسی حل مشکلات اقتصادی از جمله فقر توده‌ها را دارند. بدین‌سان، رادیکال‌ها به عنوان حاملان مرحله اجتماعی انقلاب، عملاً نقش کارگزاران اقدامات بازتوزیعی را می‌یابند. گرچه عوامل اقتصادی در وقوع انقلاب اسلامی، نقش چندانی نیافت، اما این انقلاب در شرایطی اتفاق افتاد که بحران توزیع تا حدی پررنگ بود. بدین‌سان، انقلاب مردمی، خواست‌های بازتوزیعی را در کنار دیگر

خواست‌ها به ساخت در حال تأسیس جدید منتقل کرد. در وهله اول این خواست‌ها از سوی طیف میانه‌رو و به ویژه در قالب نهادی آن در دولت موقت، مورد توجه قرار نگرفت. دولت موقت بیشتر در پی تقلیل شرایط آنومی سیاسی ناشی از انقلاب بود تا اقدامات بازتوزیعی. طیف رادیکال‌تر، با بهره‌برداری از همین ضعف دولت موقت، قدرت را به دست گرفت و حل بحران توزیع را در اولویت خود قرار داد. کارگزاران این طیف که بیشتر در شورای انقلاب و سایر نهادهای انقلابی گرد آمده بودند، بخش عمده تلاش‌های خود را به اقدامات بازتوزیعی معطوف نمودند که قبلاً به آن اشاره کردیم. بدین‌سان، انقلاب اسلامی و به ویژه، مرحله اجتماعی آن، به عنوان کاتالیزور، خواست‌های بازتوزیعی در ساخت اجتماعی و کارکردهای بازتوزیعی مورد انتظار از دولت رانتیر در ایران را در هم تلفیق نمود و در مراحل بعد، دولت‌های سوم و چهارم را نیز به سمت سیاست‌های بازتوزیعی کشاند. بدین‌سان، باید گفت تا حدی، ساخت اجتماعی و به ویژه دولت در ایران، از حیث ساختاری، تمایل به سمت سیاست‌های بازتوزیعی داشته‌اند. تا آنجا که به ساخت اجتماعی مربوط می‌شود، این‌گونه است؛ چرا که بحران توزیع و به شکل خاص، شکاف درآمدی، از ویژگی‌های این ساخت محسوب می‌شود. تا آنجا که به دولت مربوط است نیز این‌گونه است، چرا که ماهیت تحصیلدار دولت، وجوه بازتوزیعی گسترده‌ای را بر آن بار می‌کند. با این وجود، درهم‌آمیزی این وجوه بازتوزیعی در ساخت اجتماعی با وجوه بازتوزیعی در دولت، خود نیازمند کاتالیزور می‌باشد. این کاتالیزور در حرکت آونگی اول به سمت سیاست‌های بازتوزیعی، وقوع انقلاب سال ۵۷ و به ویژه، آغاز مرحله اجتماعی آن بود. کاتالیزور جدید در حرکت آونگی دوم دولت به سمت سیاست‌های بازتوزیعی جدید از سال ۱۳۸۴ به این سو را نیز می‌توان انتخابات آن سال در نظر گرفت که کاملاً تحت‌الشعاع داعیه‌های بازتوزیعی کاندیداها قرار داشت. این کاتالیزور جدید خود برآیندی از تداوم حیات دولت تحصیلدار و بحران توزیع همچنان لاینحل در ساخت اجتماعی در دهه سوم انقلاب بود. چنانکه آمارهای اقتصادی نشان می‌دهند، نفت تا سال ۱۳۸۴، همچنان بیش از ۴۲ درصد از درآمدهای دولت را به خود اختصاص داده است. همچنین، گرچه ضریب جینی از ۴۵۳٪ در سال ۱۳۶۳ به ۴۱۰٪ در سال ۱۳۸۲ رسیده بود، اما همچنان شکاف درآمدی قابل توجهی را در ساخت اجتماعی نشان می‌داد. در این وضعیت، داعیه‌های بازتوزیعی

مطرح شده از سوی کاندیداهای این دوره، با برانگیختن خواست‌های بازتوزیعی موجود در ساخت اجتماعی، کارکردهای بازتوزیعی ساختاراً تعریف شده و بالقوه دولت تحصیلدار را مورد تأکید قرار داد و بالفعل شدن آنها را به خواستی عمومی تبدیل کرد. حرکت آونگی سوم دولت به سمت سیاست‌های بازتوزیعی از سال ۱۳۸۴ به این سو، تعین همین وضعیت بود.

نمودار (۲): علت حرکت‌های آونگی به سمت سیاست‌های بازتوزیعی



۲. حرکت آونگی به سمت سیاست‌های رشد اقتصادی

آزادسازی اقتصادی در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به پارادایم غالب در ادبیات اقتصادی تبدیل شد و پایه نظری آن حول دیدگاه موسوم به «توافق واشنگتن» صورتبندی گردید. اساس استدلال در این دیدگاه، این بود که نقش دولت باید به مدیریت اقتصاد کلان (مانند کاهش کسری بودجه، کنترل تورم)، فراهم‌سازی زیرساخت‌های اصلی و نیز فراهم‌نمودن چارچوب‌های قانونی برای حمایت از مالکیت خصوصی محدود شود. به جای آن، باید به بازار اجازه داده شود بدون هیچ محدودیتی عمل کند و همچنین، بنگاه‌های خصوصی به جای دولت، موتور رشد اقتصادی تعریف شوند. در ابعاد بیرونی نیز آنها از آزادسازی تجارت خارجی و پیشبرد صادرات حمایت می‌کنند (Noneman, 1996: 6).

در ادبیات آزادسازی اقتصادی، بر نقش دو عامل اصلی به عنوان موتور محرکه آزادسازی تأکید می‌شود. عامل اول، شکست سیاست‌های دستوری و پیامدهای آن، یعنی بحران مالی و بحران بدهی دولت است. بنابراین، اینجا بر نقش عوامل داخلی تأکید می‌شود. عامل دوم بر نقش محیط بین‌المللی، به ویژه شکست ایدئولوژی اقتصاد دستوری در شوروی سابق و نیز نقش نهادهای مالی بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی تأکید می‌کند (Haggard, 1994) و لاجرم، تأکید اصلی آن بر نقش عوامل بیرونی است. در چارچوب عامل اول، استدلال اصلی این است که الگوی توسعه دولت‌گرا و اقتصاد دستوری در دهه ۱۹۷۰، ناکارآمد ظاهر شدند. این وضعیت تقریباً در تمامی مناطق دنیا مشهود بود. ویتنام و کره شمالی در شرق آسیا، گینه، غنا و مالی در آفریقا، در آمریکای لاتین و آرژانتین، برزیل و کوبا الجزایر، سوریه، عراق، مصر، تونس و اردن در خاورمیانه، مصادیق چنین وضعیتی بودند و تقریباً، تمامی آنها در این دهه، با بحران مالی مواجه شدند. فرض اساسی این بود که اگر نقش گسترده دولت عامل اصلی بحران‌های مالی و بدهی بوده است، راه حل، آزادسازی اقتصادی، با هدف کاهش این نقش می‌باشد (Noneman, 1996, 32).

محققانی که بر عوامل بین‌المللی تأکید می‌کنند، تأثیر آن را بر آزادسازی از سه طریق می‌دانند. طریق نخست، معاملات مشروط نهادهای مالی بین‌المللی برای اعطای وام است. این نهادها که عموماً تحت نفوذ اقتصاددانان نئولیبرال قرار دارند، اعطای وام را مشروط به اجرای

سیاست‌های اقتصادی مورد نظر خود می‌کنند. طریق بعدی به گرایش‌های فزاینده جهان سرمایه‌داری به سوی همگرایی مربوط می‌شود. جهانی شدن، با کاهش اهمیت مرزهای ملی، ابعاد جهانی اقتصاد را تقویت و کشورها را در پاره‌ای موارد تشویق و در پاره‌ای موارد مجبور به گشودن دروازه‌های اقتصاد داخلی می‌کند. طریق سوم به فروپاشی بلوک شرق مربوط می‌شود. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، اتحاد جماهیر شوروی، کشورهایی که مایل به انتخاب راه توسعه غیر سرمایه‌داری بودند را مورد حمایت‌های فنی و مالی قرار می‌داد. بر این اساس، این کشور، به عنوان منبع بدیلی از کمک برای کشورهای عمل می‌کرد که راه توسعه دولت‌گرا را انتخاب کرده بودند و بنابراین، آنها را قادر می‌ساخت کمک‌های مالی و فنی نهادهای مالی بین‌المللی را نادیده گیرند. زمانی که این منبع مالی و فنی تضعیف و سپس ناپدید شد، نهادهای مالی بین‌المللی به تنها و آخرین انتخاب کشورها تبدیل شدند.

در ایران، به نظر می‌رسد عوامل داخلی، نقش تعیین‌کننده‌ای در حرکت دولت به سمت سیاست‌های آزادسازی اقتصادی داشته است. عوامل بین‌المللی مانند معاملات مشروط نهادهای مالی بین‌المللی، فرایندهای جهانی شدن و نیز کمک‌های بلوک شرق، کم‌اثر یا بدون اثر بوده‌اند. گرچه برنامه اول توسعه پیش‌بینی می‌کرد که کشور ۲۷ میلیارد سرمایه‌گذاری خارجی را جذب کند، اما اخذ وام از نهادهای مالی بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، مورد تأکید نبود. تأثیر فرایندهای جهانی شدن بعید است که در مورد ایران به عنوان اقتصاد پیرامونی نفتی پررنگ باشد. در مورد عامل سوم نیز اساساً بحث بی‌مورد است. بر این اساس، حرکت دولت ایران به سمت سیاست‌های آزادسازی را باید در چارچوب عوامل داخلی بررسی کرد. چنانکه گفته شد، عوامل تأثیرگذار داخلی در این خصوص به شکست الگوی توسعه دولت‌محور مربوط می‌شد که گرچه اساساً معطوف به رشد پایین اقتصادی، رکود و نرخ بالای تورم و بیکاری بودند، اما تعینات خود را در دو حوزه بحران مالی و بحران بدهی خارجی نشان می‌دادند. بنابراین، باید دید مشکلات اقتصادی نظام توسعه تقریباً دولت‌گرا در ایران، خود را در کدام حوزه، یعنی بحران مالی یا بحران بدهی در ایران پس از انقلاب نمایان ساخته است.

از منظر کلی، تاریخ اقتصادی دهه اول انقلاب را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد. دوره اول، سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ را در برمی‌گیرد. در این دوره، رکود اقتصادی کشور را فرا گرفت. این

رکود عموماً ناشی از بحران‌های اقتصادی بود که جوامع انقلابی عموماً آن را تجربه می‌کنند. این بحران‌ها تعینات اقتصادی آن چیزی بود که اسکاچپول آن را بحران‌های ساختاری پس از انقلاب می‌نامد (Behdad, 1996: 97). انقلاب عموماً امنیت سرمایه را تهدید و در کارویژه دولت برای حمایت از مالکیت و تسهیل فرایند تولید اختلال ایجاد می‌کند. همچنین، این مشکلات فرایند تولید را نابود و موجد بحران اقتصادی می‌شود. هرچه اقتصاد یک کشور بیشتر در مسیر توسعه سرمایه‌داری پیش رفته باشد، این مشکلات بیشتر خواهد بود. دلیل آن، این است که انقلاب در این شرایط، پیوند و رابطه کشور را با اقتصاد بیرونی قطع می‌کند و لاجرم بر گستره بحران‌های ساختاری انقلاب می‌افزاید. این بحران‌ها احتمالاً در مورد انقلاب‌های اجتماعی عمیق‌تر نیز خواهد بود؛ چرا که این انقلاب‌ها درصدد برمی‌آیند نظم اقتصادی قدیمی را نابود و نظم اقتصادی جدیدی را مستقر سازند. این فرایند تخریب و بازسازی اقتصادی زمان‌بر است. از این‌رو، بر دامنه بحران‌های ساختاری انقلاب افزوده می‌شود (Ibid: 97-8). در مورد انقلاب‌های طبقات متوسط، وضعیت وخیم‌تر می‌شود. در این انقلاب‌ها، جدال میان نخبگان پیرامون استقرار نظام جدید اقتصادی، مانند سایر مسایل چالش‌برانگیز است. هرچه گستره این جدال‌ها بیشتر باشد، دستیابی به نظم و ثبات اقتصادی نیز دشوارتر می‌شود.

وضعیت اقتصاد ایران پس از انقلاب، مبین این شرایط سه‌گانه بود. اقتصاد ایران قبل از انقلاب تا حدی در مسیر توسعه سرمایه‌داری پیش رفته بود، انقلاب ایران نوعی انقلاب اجتماعی بود و در نهایت، به عنوان انقلاب طبقات متوسط، جدال درون‌نخبه‌ای، ویژگی بارز آن محسوب می‌شد. به این معنا، بحران‌های اقتصادی پس از انقلاب را باید به عنوان ویژگی ساختاری این انقلاب و تا حدی، به صورت مقوله‌ای اجتناب‌ناپذیر تحلیل کرد.

وقوع بحران اقتصادی در این دوره را داده‌های آماری نیز نشان می‌دهد. بجز بخش کشاورزی، سایر بخش‌ها مانند خدمات و صنعت، عموماً رشد منفی را نشان می‌دادند. برای مثال، این رشد برای بخش صنعت در سال ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸، به ترتیب، $9/7-$ و $15/7-$ درصد بود. همچنین، تولید ناخالص داخلی نیز به عنوان شاخص رشد اقتصادی، پیوسته منفی بود. این میزان برای سال‌های ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، به ترتیب $10/9-$ ، $5/2-$ ، $14/9-$ ، $2/1-$ بود. علاوه بر این، نرخ تورم نیز بالا بود و میانگین $16/75$ را برای این چهار سال نشان می‌داد.

همچنین، میانگین کسری بودجه دولت نیز برای این چهار سال، $609/2$ میلیارد ریال و میانگین رشد اقتصادی نیز $8/27$ - بود. (نک. جدول شماره ۱)

این دوره رکود با یک دوره رونق اقتصادی نسبی همراه شد. این دوره، سال‌های 1361 تا 1363 را شامل می‌شد. در این سال‌ها، بخش خدمات و صنعت رشد منفی گذشته خود را پشت سر گذاشتند و حتی صنعت در سال 1362 رشد چشمگیر $19/6$ درصدی را تجربه کرد. در طول این سال‌ها، سه بخش کشاورزی، صنعت و خدمات، همواره رشد مثبت داشتند. همچنین، رشد اقتصادی کشور در سال‌های 1361 و 1362 ، به ترتیب به $14/4$ و $11/4$ درصد رسید که نشان‌دهنده رونق گرفتن اقتصاد کشور بود. هرچند این میزان رشد در سال 1363 کاهش یافت، اما میانگین رشد اقتصادی در این دوره سه‌ساله، در حدود 9 درصد بود (مقایسه کنید با میانگین رشد دوره قبل که $8/27$ - بود). در عین حال، این دوره رونق کوتاه‌مدت، با یک رکود و بحران اقتصادی عمیق همراه شد. این دوره، سال‌های 1364 تا 1367 را شامل می‌شد. گرچه بحران اقتصادی از سال 1364 شروع شد، اما اوج آن در سه سال بعدی بود. در طول این چهار سال، بخش صنعت جز یک سال، همواره رشد منفی داشت. رشد این بخش در سال‌های 1364 ، 1365 و 1366 به ترتیب $5/5$ ، $8/9$ - و 5 - بود. همین وضعیت در مورد بخش خدمات نیز وجود داشت. این بخش در سال‌های 1365 ، 1366 و 1367 ، به ترتیب $13/3$ -، $6/7$ - و $7/1$ - رشد منفی داشت. به تبع این وضعیت، رشد اقتصادی کشور نیز در دو سال 1365 و 1367 ، به ترتیب $8/8$ - و $3/6$ - و در دو سال 1364 و 1366 نیز بسیار ناچیز بود. میانگین رشد اقتصادی در این چهار سال، به طور متوسط، $2/7$ - درصد بود. میانگین کسر بودجه دولت نیز بین سال‌های 1365 تا 1367 به طور متوسط، سالیانه به $1404/4$ میلیارد می‌رسید. (نک. جدول شماره ۱)

جدول (۱): شاخص‌های عمده اقتصادی سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۸

سال	رشد بخش صنعت درصد	رشد بخش خدمات درصد	رشد بخش کشاورزی درصد	درآمدهای نفتی میلیارد ریال	درآمدهای غیرنفتی میلیارد ریال	رشد GDP درصد	نرخ تورم درصد	کسری بودجه میلیارد ریال	بدهی خارجی
۱۳۵۷	-۹/۷	۰/۰۴	۶/۵	۱۰۱۳	۵۸۶	-۱۰/۹	۱۱/۷۲	۴۷۸/۹	-
۱۳۵۸	-۱۵/۷	۲/۵	۵/۹	۱۲۲۰	۴۸۰	-۵/۲	۱۰/۵	۲۱۹/۵	-
۱۳۵۹	۵/۶	-۲/۲	۳/۴	۸۸۹	۴۳۷	-۱۴/۹	۲۰/۵	۸۲۴/۱	-
۱۳۶۰	۰/۰۴	-۷/۲	۱/۹	۱۰۵۶	۷۱۴	/۰۵	۲۴/۲۷	۹۱۴/۲	-
۱۳۶۱	۰/۵	۰/۸	۷/۱	۱۶۹۰	۸۱۲	۱۴/۴	۱۸/۷	۶۸۶	-
۱۳۶۲	۱۹/۶	۱۳	۴/۸	۱۷۷۹	۹۹۴	۱۱/۴	۱۹/۶۹	۹۸۹/۹	-
۱۳۶۳	۴/۸	۲/۴	۷/۳	۱۳۷۳	۱۳۴۲	۰/۰۴	۱۲/۵۷	۶۵۹/۷	-
۱۳۶۴	-۵/۵	/۰۵	۷/۸	۱۱۸۹	۱۴۷۸	۱/۷	۴/۳۸	۵۶۲/۵	-
۱۳۶۵	-۸/۹	-۱۳/۳	۴/۴	۴۳۵	۱۲۷۳	-۸/۸	۱۸/۴۰	۴۰۵/۵	-
۱۳۶۶	۲/۵	-۶/۷	۲/۴	۸۵۳	۱۳/۸	۰/۴	۳۲/۴۹	۱۴۸۲/۴	-
۱۳۶۷	-۵	-۷/۱	-۲/۵	۸۹	۱۳۷۶	-۳/۶	۲۲/۱۷	۲۱۶۷/۱	-
۱۳۶۸	۶/۶	۱/۷	۳/۷	۱۵/۵	۱۶۶۰	۴/۲	۲۰/۳۸	۱۲۹۸	-

Source: (Amuzegar, 1993: 367-373)

بررسی مقایسه‌ای فوق، حاوی مطالب عمده‌ای است. نخست آنکه، دوره‌های رکود سال‌های ۶۱-۱۳۵۷ و ۶۷-۱۳۶۴، تأثیرات خود را در بحران مالی دولت و نه بحران بدهی خارجی نشان دادند. بنابراین، تعینات رکود اقتصادی این دوره‌ها را باید در حوزه بحران مالی دولت یا همان کسری بودجه دید. دوم آنکه، گرچه رکود اقتصادی در دوره اول بسیار بیشتر از دوره دوم بود (رشد منفی ۸/۲۷ درصدی دوره اول در مقایسه با رشد منفی ۲/۷ درصدی دوره دوم)، اما تأثیرات رکورد این دو دوره بر بحران مالی دولت، معکوس بوده است. به عبارتی دیگر، تأثیر رکود اقتصادی در دوره اول، کمتر و تأثیر رکود اقتصادی در دوره دوم، به مراتب بیشتر به بدنه مالی دولت منتقل شده است. این وضعیت را مقایسه میانگین کسری بودجه دولت در این دو دوره نشان می‌دهد. برای مثال، در حالی که میانگین کسری بودجه دولت در چهار سال دوره اول، به طور متوسط، سالیانه ۶۰۹/۲ میلیارد ریال بوده است، این میانگین برای سه سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۷، سالیانه به طور متوسط ۱۴۰۴/۴، یعنی بیش از دو برابر بوده است. بر این اساس، استدلال‌ات ادبیات آزادسازی در خصوص انتقال تأثیرات بحران اقتصادی به شکل

بحران مالی به دولت برای آغاز برنامه‌های آزادسازی اقتصادی، در مورد ایران، کمابیش صدق می‌کند. به عبارتی دقیق‌تر، بحران اقتصادی، زمانی محرک آزادسازی اقتصادی در ایران پس از انقلاب بوده است که بیشترین تأثیرات خود را در بحران مالی دولت نمایان ساخته است.

جدول (۲): مقایسه رکود اقتصادی و کسری بودجه در دو دوره رکود اقتصادی

۱	درصد سالیانه رشد اقتصادی در دوره اول رکود اقتصادی	-۸/۲
۲	متوسط سالیانه کسری بودجه در دوره اول رکود اقتصادی	۶۰۹/۲
۳	درصد سالیانه رشد اقتصادی در دوره دوم رکود اقتصادی	-۲/۷
۴	متوسط سالیانه کسری بودجه در دوره دوم رکود اقتصادی	۱۴۰۴/۴

موضوع سوم و مهمتر به نقش کاهش درآمدهای نفتی و تأثیر آن بر رونق و رکود اقتصادی و در نهایت، بحران مالی دولت مربوط می‌شود. به طور کلی، ادبیات آزادسازی دخالت گسترده دولت، به عنوان عامل اصلی بحران اقتصادی و مالی دولت یاد می‌کند. در عین حال، تحلیل داده‌های آماری نشان می‌دهد، عامل اصلی وقوع بحران مالی دولت در ایران بیشتر مربوط به کاهش درآمدهای نفتی و لاجرم، ماهیت رانتیر این دولت بوده است. مقایسه میانگین درآمدهای نفتی ایران با میانگین میزان بحران مالی دولت این موضوع را کاملاً نشان می‌دهد. برای مثال و بر اساس داده‌های آماری جدول شماره ۳، میانگین درآمدهای نفتی ایران در طول دوره چهارساله رکود اول، ۱۰۴۴ میلیارد ریال (کسری بودجه ۶۰۹/۲ میلیارد ریال) و برای دوره سه‌ساله ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۷، ۷۰۲ میلیارد ریال (کسری بودجه ۱۴۰۴/۴ میلیارد ریال) بوده است. حتی درآمدهای نفتی ایران در سال ۱۳۶۵، به ۴۳۵ میلیارد ریال رسید که نسبت به سال قبل از آن، ۳۰۰ درصد کاهش را نشان می‌داد.

جدول (۳): مقایسه کسری بودجه و میزان

درآمدهای نفتی در دوره‌های اول و دوم رکود اقتصادی

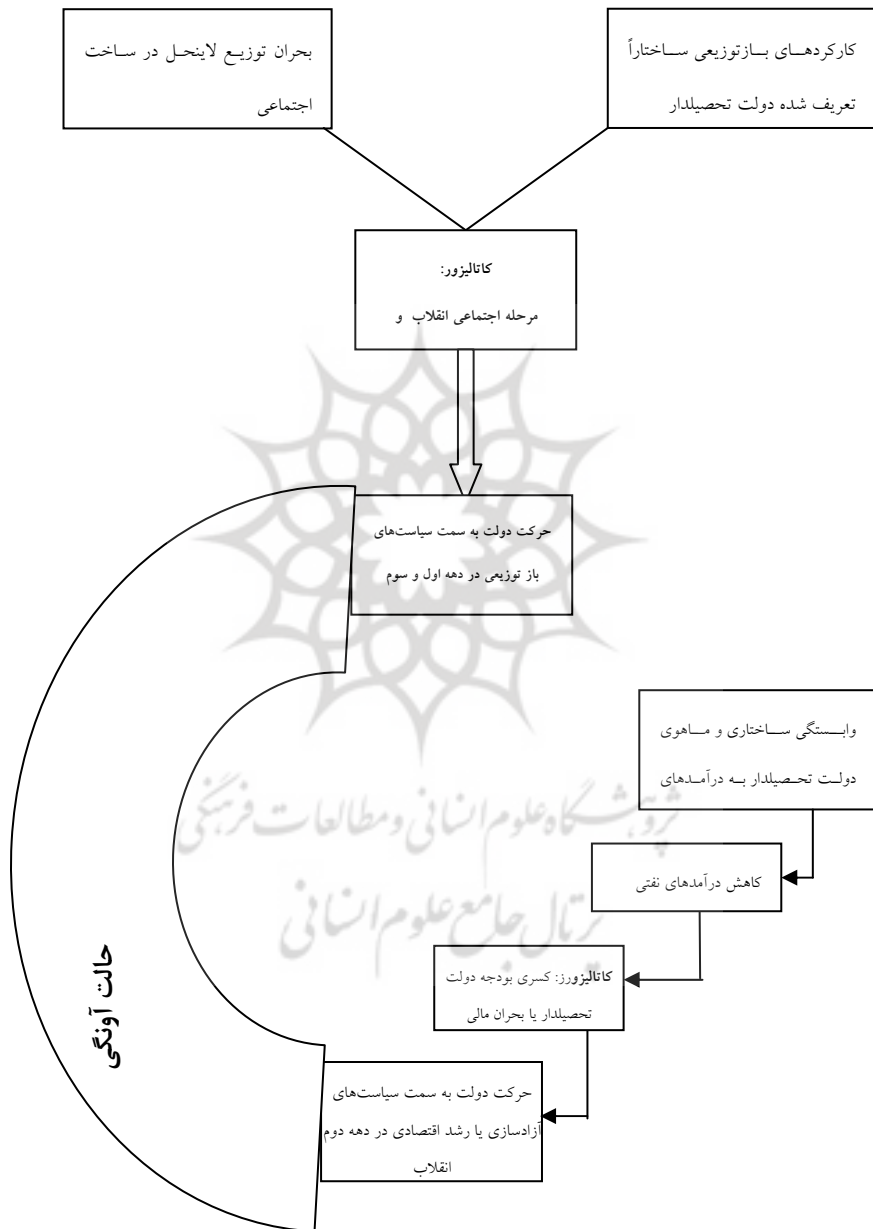
متوسط سالیانه کسری بودجه در دوره اول رکود	متوسط درآمد سالیانه نفت در دوره اول رکود	متوسط سالیانه کسری بودجه در دوره دوم رکود	متوسط درآمد سالیانه نفت در دوره دوم رکود
۶۰۹/۲	۱۰۴۴ میلیارد ریال	۱۴۰۴/۴	۷۰۲ میلیارد ریال

بدین‌سان، به لحاظ آماری، میان کاهش قیمت نفت و بحران مالی یا کسری بودجه دولت در ایران، رابطه کاملاً معناداری وجود داشته است. به این معنا، حرکت دولت به سمت سیاست‌های آزادسازی اقتصادی در ایران را باید مقوله‌ای مربوط به بحران مالی دولت در اثر کاهش قیمت نفت و اساساً، موضوعی مربوط به ماهیت تحصیلدار آن، یعنی وابستگی ساختاری به درآمدهای نفتی دید. این ارتباط در نمودار شماره ۳ به صورت مختصر نشان داده شده است.

نمودار (۳): علت حرکت آونگی به سمت سیاست‌های رشد اقتصادی



نمودار (۴): علل حرکت‌های آونگی سیاست‌های اقتصادی دولت



نتیجه گیری

مباحث اقتصاد سیاسی بیشتر بر بررسی تأثیر نظام‌های اقتصادی بر نظام‌های سیاسی متمرکز بوده است. برای مثال، استدلال شده است که نظام اقتصادی سرمایه‌داری با خود بذره‌های نظام سیاسی دموکراتیک را حمل می‌کند (Lipst, 1994). همچنین، نحوه توزیع قدرت اقتصادی، نحوه توزیع قدرت سیاسی را تعیین می‌کند (Lindblom, 1977) و یا تفاوت در منابع درآمدی دولت، تا حد بسیار زیادی، تفاوت در شکل سیاسی دولت و نوع رابطه آن با شهروندان را توضیح می‌دهد (Moore, 2004: 308). بر اساس چنین نگرشی، شومپتر حتی استدلال می‌کند که الگوهای اقتصادی، شکل رفتار سیاسی را توضیح می‌دهند (Schumpeter, 1942). از سوی دیگر، در مورد تأثیر نظام سیاسی بر نظام اقتصادی، مطالعات گسترده‌ای صورت گرفته است. از جمله معدود مطالعاتی که به صورت غیرمستقیم تلاش کرده‌اند این موضوع را مورد بررسی قرار دهند، نظریه سیکل‌های تجاری - سیاسی است. چنانکه در مقدمه اشاره شد، این نظریه نیز صرفاً بر تأثیر احزاب و نه نظام سیاسی بر نظام اقتصادی متمرکز است و لاجرم به صورت مستقیم این تأثیر را مورد بررسی قرار نمی‌دهد. این مقاله با توجه به ضعف ادبیات مربوطه، تلاش کرد نشان دهد نوع نظام سیاسی بر نوع عملکرد نظام اقتصادی تأثیر می‌گذارد و این تأثیرگذاری را نیز در قالب الگوی آونگی برای دوره زمانی ایران پس از انقلاب مورد بررسی قرار داد. این نوع بررسی، یعنی تأکید بر نظام سیاسی به عنوان متغیر مستقل نیز باعث شد وجوه جامعه‌شناسی سیاسی در تحلیل پدیده‌های اقتصادی در مقاله، تفوق یابند. در این مقاله، وجوه جامعه‌شناسی سیاسی در قالب دولت و یا نوع نظام سیاسی و پدیده اقتصادی در قالب بی‌ثباتی‌های اقتصادی، بحث گردیدند و بدین‌سان، از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، الگویی برای اقتصاد سیاسی ایران پس از انقلاب ترسیم گردید. در قالب این الگو و بر اساس این نوع شیوه تحلیل، اولاً نشان داده شد جهت‌گیری کلی سیاست‌های اقتصادی دولت در ایران پس از انقلاب، به جای پیروی از روند خطی و پیوسته، حالت آونگی غیرپیوسته داشته است. ثانیاً استدلال شد که برخلاف تصور علم رایج اقتصاد، این بی‌ثباتی اقتصادی، منشأی غیراقتصادی داشته است. ثالثاً این منشأ غیراقتصادی بی‌ثباتی‌ها در اقتصاد کلان را سیاسی در نظر گرفت. در این تحلیل جامعه‌شناختی، تأکید گردید که نهادهای سیاسی در تضمین رشد اقتصادی پایدار در

ایران پس از انقلاب حائز اهمیت بوده‌اند و به عبارت دیگر، نوع و یا ساختار نظام سیاسی، بخشی از عملکرد نظام اقتصادی در ایران این دوره را توضیح می‌دهد. برای مثال، در خصوص حرکت آونگی سیاست‌های دولت به سمت سیاست‌های بازتوزیعی در دهه اول انقلاب و نیز نیمه دوم دهه ۱۳۸۰ به این سو، مقاله نشان داد این حرکت معلول درهم‌آمیزی یا سنتزی از الزامات برآمده از ساخت اجتماعی با ماهیت و کارکردهای بازتوزیعی ساختاراً تعریف‌شده دولت تحصیلدار از طریق یک کاتالیزور بوده است و در هر حال، ماهیت دولت در آن نقشی تعیین‌کننده داشته است. همچنین، نشان داده شد حرکت دولت به سمت سیاست‌های آزادسازی، اساساً مقوله‌ای مربوط به ماهیت تحصیلدار دولت بوده است که آن را به درآمدهای نفتی وابسته ساخته است، اما با کاهش قیمت نفت و بالطبع، درآمدهای نفتی، این دولت با بحران مالی مواجه شده است. این بحران مالی که بارزترین شکل خود را در کسری بودجه دولت نشان داده است، به مثابه کاتالیزور الزامات اقتصادی و سیاسی حرکت به سمت سیاست‌های آزادسازی اقتصادی برای رهایی از بحران عمل کرده است. بدین‌سان، می‌توان گفت دولت تحصیلدار در ایران از حیث ماهوی، ساختاری و کارکردی، بذرهایی بالقوه حالت‌های آونگی یا بی‌ثباتی در اقتصاد کلان را با خود حمل می‌کند. با این حال، این حالت‌های آونگی ساختاری، زمانی به صورت بالفعل در می‌آیند که کاتالیزورهای لازم، این بذرها را بارور نمایند. این همان موضوعی است که باعث شده است سیاست‌گذاری عمومی در ایران بیشتر پیچیده شود. چون نمی‌توان دقیقاً پیش‌بینی کرد چه زمانی این کاتالیزورها فعال خواهند شد، پیش‌بینی وقوع حالت‌های آونگی نیز بسیار دشوار خواهد بود. موضوع مهم این است که می‌توان زمینه‌هایی را فراهم کرد که در آن، وجوه ساختاری دولت تحصیلدار در ایران تعدیل و کمرنگ شود. در این حالت، کاتالیزورها ممکن است پدید آیند، اما خود را در خلاء خواهند یافت. بنابراین، گرچه ساختارها در پیدایش حالت‌های آونگی در ایران پس از انقلاب بسیار تعیین‌کننده‌اند، اما در تحلیل نهایی، این کارگزاران هستند که ساختارها را تثبیت یا دگرگون می‌کنند. به این معنا، اگر کارگزاران دولت در ایران، در پی رهایی از حالت‌های آونگی و تثبیت سیاست‌گذاری‌های اقتصادی هستند، یکی از راهها، تعدیل و تضعیف وجوه ساختاری دولت تحصیلدار خواهد بود.

منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۷): *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، تهران: مرکز.
- احمدی امویی، بهمن (۱۳۸۳): *اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: گام نو.
- کشاورز شکری، عباس (۱۳۷۸): «آسیب‌پذیری دولت پهلوی»، *نامه پژوهش*، سال سوم و چهارم، شماره ۱۳ و ۱۲، بهار و تابستان.
- کمیجانی، اکبر (۱۳۸۲): *عملکرد خصوصی‌سازی در ایران*، تهران: وزارت امور اقتصادی و دارایی.
- لاپالمبارو، جوزف (۱۳۸۰): «بحران تورج»، در بایندر و دیگران، *بحرانها و توالی‌ها در توسعه سیاسی*، ترجمه غلامرضا خواجه‌سروی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- نیلی، مسعود (۱۳۷۶): *اقتصاد ایران*، مؤسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه.
- هلد، دیوید (۱۳۶۹): *مدل‌های دموکراسی*، ترجمه عباس مخبر، تهران: روشنگران.
- عمید، محمدجواد (۱۳۸۱): *کشاورزی، قهر و اصلاحات ارضی در ایران*، ترجمه سید رامین امینی‌نژاد، تهران: نی.

- Alizadeh, P. (2000); *The Economy of Iran: Dilemma of Islamic State*, London: I. B. Touris Press,
- Almond, G & Powel, B. (1966); *Comparative Politics: a Developmental Approach*, Boston: Little Brown.
- Amuzegar, J. (1993); *Iran's Economy under Islamic Republic*, London: I.B.T Press.
- Bashiriye, H. (1984); *The State and Revolution in Iran 1962-1982*, London: St. Martin Press.
- Behdad, S. (2000); "From Populism to Economic liberalism", *The Economy of Iran: Dilemmas of An Islamic State*, Edited by Parvin Alizadeh, London, I. B. Tauris Press.
- Behdad, S. (1996); "The Post Revolutionary Economic Crisis", in *Iran after the Revolution*, Edited by Rahnama,S & Behdad,S. London: IB. Tauris Press.
- Boas, (2001); "Welfare state", in *Encyclopedia of Democratic Thought*, edited by P. B. Clark & J. Foweraker, London and New York: Routledge Press.
- Douglas, A. & Hibbs, JR (1977); "Political Parties and Macroeconomic Policy ", *The American Political Science Review*, Vol.1, No.4.
- Ehteshami, A. (1995); *After Khomeini*, London & New York: Rutledge Press,
- Haggard, S. & Webb, S. B. (1994); *Voting for Reform*, New York: oxford University Press,
- Lindblom .C.E (1977); *Politics and Markets*, New York: Basic book.

- Jugler L. (2001); " Business Cycle", in Barry Jones (eds), *Routledge Encyclopedia of International Political Economy*, Vol.2. London & New York: Routledge Press.
- Karshenas, M. & Pesaran, H. (1995);" Economic Reform & the Reconstruction of Iranian Economy", *Middle East journal*.
- Kazemi, F. (1980); *Poverty & Revolution in Iran*, New York: New York University Press.
- Kydland, F. and E. Prescott (1982); "Time to build and aggregate fluctuations", *Econometrica*.50.
- Lipset, S. M. (1994);" The Social Requisites of Democracy Revised", *American Sociological Review*, 59. F.
- Lucas, Robert (1972); "Expectations and the Neutrality of Money", *Journal of Economic Theory*, Vol. 4.
- Luciani, G. (1987); "The Allocation State vs. Production State: A Theoretical Framework", in *The Rentier State*, Edited by H. Beblavi, & G. Luciani, New York: Croomhelm Press.
- Mahdavi, H. (1970);" The patterns & problems of Economic Development", in *Rentier State: The Case of Iran in the Economic History of Middle East*, Edited by M. A. Cook, Oxford Press,
- Metzeler, L. (August 1941);" The Nature and Stability of Inventory cycle", *Review of economic Statistics*.
- Moore, Mick. (2004); "Revenues, State Formation, and the Quality of Governance in Developing Countries", *International Political Science Review*, Vol. 25. No3.
- Nonemon, G. (1996); *Political & Economic Liberalization*, London: Lynne Rienner Press.
- Nordhaus, W.D. (1975);"The Political Business Cycle ", *Review of Economic Studies*, 62.
- O'conner, J (1973); *The Fiscal Crisis of State*, New York: St Martin's Press,
- Offe, C. (1984); *The Contradiction of Welfare State*, London: Hutchinson Press,
- Persons, W.M (Nov, 1926);" Theories of Business Fluctuations", *The Quarterly Journal of Economics* , Vol.4, No.1.
- Pye, L. (1966); *A Aspect of Political Development*, New York: Amerind Press.
- Rahnema, A. & Nomani, and F. (1990); *The Secular Miracle: Religion, Politics & Economic Policy in Iran*, London: Zed book Press.
- Rahnema, S. & et al. (1995); *Iran after the Revolution: Crisis of an Islamic State*, London: I.B. Tauris Press.
- Schumpeter, J. (1939); *Business Cycle: Historical and Statistical Analyses of the Capital Process*, New York: McGraw Hill Press.
- Tufte, E. R. (1978); *Political Control of the Economy*, Princeton, NJ: Princeton University Press.